

تنها، نوشته‌ها می‌مانند!

راستش من نمی‌دانم ممنوع‌القلم یعنی چه؛ نمی‌دانم ممنوع‌القلم کیست؛ نمی‌دانم چرا دولت‌ها و حکومت‌ها نویسنده‌ها را ممنوع‌القلم می‌کنند. من اصلاً از این کلمات دو تکه‌ای که یک الف و لام وسطش است سر در نمی‌آورم؛ از ترکیب‌شان می‌ترسم. نمی‌دانم این کلمات از کجا آمده‌اند: معلوم‌الحال، مجهول‌الهویه، مهدور‌الدم، مفقود‌الاثَر، ممنوع‌الکار! ممنوع‌الچاپ!!

البته می‌دانم ممنوع‌القلم یعنی نویسنده ننویسد؛ یعنی از زندگی ساقط شود؛ یعنی ضعف‌ها و زشتی‌ها را عریان نکند؛ یعنی میدان را برای خودی‌ها باز بگذارد... خب، دولت‌ها هستند و منافع زود گذرشان.

من می‌دانم قلم زدن هم شغل است. یکی کشاورزی می‌کند با بیل. یکی بنایی می‌کند با ماله. یکی چاه می‌کند با کلنگ. یکی آهنگ می‌زند با ساز. یکی می‌نویسد با قلم. ممنوع‌القلم مثل این است که بگویم طرف ممنوع‌الکشاورزی است. یا ممنوع‌البیل. ممنوع‌الماله. ممنوع‌الکلنگ! یعنی آقا، خانم، شما حق نداری با بیلت کار کنی. حق نداری ماله بکشی. کلنگ موقوف!

می‌دانم ما همیشه از سه زاویه قانون، علم، مذهب، و با سه واژه جرم، خطا، گناه، محکوم شده‌ایم. در هر دوره یکی از این سه، به تناسب قدرت‌شان، ما را محدود و ساکت و سرکوب کرده‌اند؛ نوشته‌های ما گاهی از زاویه قانون، جرم تلقی شده، گاهی از زاویه علم، خطا و انحراف، و گاهی از زاویه مذهب، گناه. و در هر دوره‌ای هر کدام از این سه، که با ما کمی کنار آمده‌اند، آن دو تای دیگر دست به کار شده‌اند.

من می‌دانم نوشته ماندگار است. حتی یک برگ. و این ترس دارد. اما جواب قلم، قلم است. نه مشق و زندان و گلوله. نه محرومیت و اختناق و سرکوب. فهرست سیاه درست کرده‌اند! انگار با جنایتکار طرف‌اند. اما خب، دولت‌ها هستند و منافع زود گذرشان.

من می‌دانم نویسنده مثل صافی عمل می‌کند. آلودگی و کثافت منتشر را یکجا نشان‌مان می‌دهد و باعث وحشت‌مان می‌شود. نویسنده‌ها صافی‌های جامعه‌اند. نه قصد موعظه و پند و اندرز و درمان دارند و نه راه حلی ارائه می‌دهند. فقط نشان می‌دهند. هست. ببینید! اما بعضی‌ها ترجیح می‌دهند نبینند. و نبینید. چیزهای پنهان زیادی هست، اما شما نباید بگویید؛ نباید نشان بدهی؛ نباید بنویسی! خب، دولت‌ها هستند و منافع زود گذرشان.

حرف‌شان این است که گفتن و نشان دادن، باعث اشاعه بیشترش می‌شود. باعث آلوده‌تر شدن می‌شود... اما مصداق وارونه بسیار هست. نگاه کنید ببینید فی‌المثل (باز این الف و لام لعنتی) اینجا که اعتیاد جرم است، ما بیشتر معتاد داریم یا مثلاً هلند که مواد مخدر آزاد است.

من همه اینها را می‌دانم؛ اما با خودم فکر می‌کنم اگر الان دهخدا زنده بود حتماً ممنوع‌القلم بود. هدایت و چوبک اگر زنده بودند ممنوع‌القلم بودند. حتی آل‌احمد که یک خیابان بزرگ به نامش هست ممنوع‌القلم می‌شد. بهرام صادقی و فروغ و... حتی حافظ و سعدی و خیام و فردوسی هم اگر الان زنده بودند ممنوع‌القلم بودند! و این ترسناک است.

حسین م. آبکنار